

موضوع: نقد و بررسی کتاب نهاية الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۱۳۹۸/۰۸/۱۳

جلسه: چهارم

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«و بتعبیر آخر بحثا نقتصر فيه على استعمال البرهان فإن القياس البرهاني هو المنتج للنتيجة اليقينية من بين الأقيسة كما أن اليقين هو الاعتقاد الكاشف عن وجه الواقع من بين الاعتقادات. فإذا بحثنا هذا النوع من البحث أمكننا أن نستنتج به أن كذا موجود و كذا ليس بموجود»^۱.

مقدمه:

در جلسه قبل بیان شد، قیاسی که می‌تواند ما را به یقین برساند، قیاس برهانی است، زیرا مقدمات آن یقینی می‌باشد و همچنین نتیجه آن هم یقینی خواهد بود. لذا ناچاریم از برهان استفاده کنیم و اگر از برهان استفاده کردیم می‌توانیم واقعیت را بفهمیم و موجود را از غیر موجود تشخیص بدهیم.

استفاده از عقل فطری برای کشف حقایق:

در این زمینه بحثهای مهم مختلفی شده است، مثلا بیان شده است که برای کشف حقایق و تمییز موجود از غیر موجود، می‌توانیم از همان عقل فطری که همگان دارند استفاده کنیم، یعنی همان قوه ممیّزه ای که با آن سופسطایی را رد کردیم و وجود حقایق را درک کردیم و همچنین یافتیم که اشتباهاتی نیز می‌کنیم، در ادامه هم از همان قوه استفاده کنیم. نیازی به استدلال‌های پیچیده معقد و مشکل و دشوار نیست، البته آنها را هم رد نمی‌کنیم.

۱ - نهاية الحکمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

اگر استدلال‌های معقّد و پیچیده که خبره‌های فن به آن رسیدند، مؤیّد عقلِ بَین و فطری بود، که بسیار عالی، اما اگر بین آنچه که استدلال‌های عمیق و معقّد بیان می‌کنند با آنچه که از فهم بدیهی^۲ و عقل بَین^۳ استفاده می‌شود، اختلاف بود، آن وقت کشف می‌کنیم که در مقدمات آن استدلال‌های مشکل، اشتباهی رخ داده است و باید آن عقل سلیم، جلی و بَین را مقدّم بداریم.

در (مستّ الحاحه) صحیح است که می‌فهمیم حقایقی است و می‌فهمیم که اشتباهاتی داریم، و باید روشی پیدا کنیم تا حق و باطل را درک کنیم، اما آن روش این نیست که از اوّل به سراغ برهان برویم و مطلب را پیچیده کنیم، بلکه با همان عقل بَین بدیهی در مسائل ورود کرده و آنچه را فهمیدیم می‌پذیریم.

اگر استدلال‌های عمیق ای هم در تأیید آن مطالب بود، بهتر، اما اگر استدلالی بر خلاف آن بود، اول با دقّت بین آنها جمع کنیم، یعنی اگر تعارضی بود - بین آنچه که از همان فهم بدیهی مان متوجه شدیم و آنچه که از این استدلال‌های عمیق به دست آمده - سعی کنیم که این تعارض را برطرف کنیم، چه بسیار مواردی هست که این تعارض را می‌توان برطرف کرد، اگر تعارض برطرف نشد باید به آن عقل فطری و فهم بدیهی مان عمل کنیم و آنچه را که به عنوان استدلال بوده است، رها کنیم، زیرا آن استدلال، در مقابل بداهت است: «شبهة فی مقابل البداهة».

به نظر بنده اساس حرکت صحیح، حرکت عقلانی است.

اگر عقل به کار گرفته نشود، چیز دیگری نداریم، با این حرکت عقلانی به توحید و خدا می‌رسیم، و با این حرکت عقلانی به وحی می‌رسیم، و بعد - البته به شرط اعتبار سند و روشنی دلالت - به وحی که رسیدیم می‌فهمیم که به منبعی رسیدیم که خطا و محدودیت در آن نیست، باز به حکم همین عقل از آن منبع استفاده می‌کنیم و این منبع هم اساساً ضدّ این عقل نخواهد بود، زیرا این منبع از ناحیه خدایی است که همان عقل را به ما داده است، اگر هم جایی از این منبع مفهوم نبود با فرستادن پیامبر کمک کرده است، باز اگر ظاهر وحی، ضدّ عقل بدیهی بود، قائلیم باید توجیه کرد، ولی چنین چیزی در وحی نیست مگر اینکه خود وحی، قبل از همه و بهتر از همه آن را معنی کرده است.

۲ - که خداوند برای به سعادت رسیدن به همگان عطا کرده است.

۳ - قید بَین در اینجا توضیحی است نه تقسیمی.

کتاب اصول العقیده و استفاده از عقل جلی:

جناب آقا سید محمد سعید طباطبائی حکیم، از مراجع نجف هستند و کتابی به نام اصول العقیده دارند، در این کتاب از ابتدا اصرار شده است که از عقل باید استفاده کنیم.

«تحديد المراد من العقل^۴» مقصود از عقل چیست؟ «و لا نريد بالعقل الاستدلالات العقلية المعقّدة المبنية على مقامات برهانية دقيقة تحتاج الى خبرة عالية يفقدها الكثيرون» منظور از عقل استدالات پیچیده برهانی که صحّت و سقمش را فقط اهل خبره می فهمند نیست.

«بل العقل الجلی» مراد عقل جلی است، ایشان تعبیر به عقل جلی می کنند، بعضی عقل سلیم می گویند، بعضی عقل صریح، همه مقصود یکی است، بعد توضیح می دهند: «بل العقل الجلی بالرجوع للمرتکزات الوجدانية التي اودعها الله تعالى في الانسان بفطرته و التي بها تحديد الحق من الباطل و تحديد مدلول الكلام و ما تقتضيه مناسبات المقام و التي هي المدار في العذر و المسؤولية عند عامة العقلاء و التي يكون الخروج عنها مخالفة للوجدان حسب ما يدركه الانسان لو خلى و طبعه حيث يستطيع بسببها كل انسان كامل الادراك يهيمه الوصول للحق استيضاح الحق و تميز الادلة الصالحة للاستدلال عليها من اقصر الطرق و ايسرها و ابعدها عن الخطاء» مراد عقلی است که خدا به انسان ها مرحمت کرده است، با او می توانند حرکت کنند و مطالب را درک کنند. هر انسانی که عقل کامل داشته باشد - نه بجهت ای که هنوز عقلش کامل نشده است - با این عقل کاملش مطالب مختلف را می فهمد و با آن فهمش نیز در مسائل مختلف می تواند ورود کند.

«و لا سيما ان الله تعالى حينما جعل دينه و شرعه قد فرض على الناس عامة و الزمهم به فلا بد من وضوح حجته بحيث يدركها الكل و ذلك لا يكون الا بالرجوع للطريق المذكور» باید به این فهم و عقلی که خدا به او داده رجوع کند و مطالب را بفهمد «الذي يملكه الكل» خداوند به همگان این عقل جلی را داده است. دیوانه که از بحث تکلیف خارج است، اما افرادی را که خدا تکلیف کرده است، به همه قوه‌ای داده است که بفهمند حق چیست، باطل چیست، درست چیست، نادرست چیست، «و يتيسر لهم الرجوع اليه و الاستعانة به على معرفة الحقيقة دون الاستدلالات العقلية» با همین عقل جلی همگان می توانند حقیقت را بشناسند «المعقّدة التي لا يقدر عليه الا الخاصة بعد جهد جهيد» بدون استدالات عقلیه دشوار و سخت که فقط افراد خاص بعد از تلاش های خاص از پس این ها بر می آیند. «و تارة يوفّقون فيها و يصدّدون و اخرى يخطّون فيها» و گاهی خطا می کنند «و يضلون لخطاء المقدمات التي اعتمدها او

۴ - کتاب اصول العقیده ، سید محمد سعید طباطبائی حکیم ، ص ۱۷

قصورها» که یا مقدمات اشتباه بوده یا حلقه مفقوده‌ای وجود داشته که به آن نرسیده اند. «او قصورها عن افادة النتائج التي استنتجوها منها) یا در ترتیب مقدمات اشتباه کردند.

«نعم لا بأس بالاستظهار لمعرفة الحقيقة و تأكيد الحجة الواضحة عليها بالاستدلالات العقلية المعقّدة» اگر چنانچه استدلالات عقلیه و پیچیده ما را به همین جا که این عقل بديهی و روشن رسانده است، رساند، که چه بهتر، «نعم لا بأس بالاستظهار لمعرفة الحقيقة و تأكيد الحجة الواضحة عليها بالاستدلالات العقلية المعقّدة التي لا يقوى عليها الا ذوو المقام الرفيع في المعرفة و التحقيق لكن يلزم الثبوت و التروى و الحذر الشديد من مصادماتها للوجدان» اما اگر با وجدان و عقل بین ما مخالف بود باید آن استدلالات کنار گذاشته شود. «لكن يلزم الثبوت و التروى و الحذر الشديد من مصادماتها للوجدان و الخروج بها عنه» لازم است افراد به خاطر این استدلالات از طریق وجدان خارج نشوند و آنچه را که می فهمند انکار نکنند. «فان من يعتمد على تلك الاستدلالات و يألفها قد يعتز بها و يتفاعل معها حتى لو صادمت الوجدان و خالفت المرتكزات العامة التي اودعها الله تعالى في الانسان و بها يحتج عليه» زیرا کسی که به این استدلالات اعتماد بیش از حد می کند و زیادی با این مسائل مانوس می شود گاهی با وجدان خودش مخالفت می کند و جواری آن استدلالات را در نظر می گیرد که با این که می بیند با فهم آشکاری که خدا به عموم داده و به او داده است مخالف است و عموم هم غیر او را می فهمند، اما باز هم مخالفت می کند «و هو خطأ فادح لا يصلح عذرا بمقتضى الفطرة السليمة التي عليها المدار في استحقاق المدح و الثواب و اللوم و العقاب». به عنوان مثال در باب معاد، با توجه به این که حرکت عقلانی ما را به وحی رساند، سؤال مطرح می شود که معاد بعد از مرگ چگونه خواهد بود؟ جسمانی است یا روحانی؟ از این بدن خاکی خبری است؟ یا خبری نیست؟ روح تنها است؟ یا اینکه نفس صورت مثالی درست می کند؟ هر کسی که خوب ادبیات عرب را خوانده و می خواهد بحث اجتهادی کرده باشد، اگر در آیات شریفه قرآن نگاه کند و بپرسیم چه می فهمی؟ قطعاً معاد جسمانی را مطرح میکند.

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ۗ لَا أُنْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَ لَا أُنْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَلَيْسَ لِلْإِنْسَانِ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نَسُوْا بَنَانَهُ ۗ»^۶ «أ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ»^۷ و آیات فراوانی که وقتی عموم عقلاء به آن آیات نگاه کنند، این مطلب کاملاً - از این

۵ - البته افرادی که از راه استدلالات معقده و دشوار وارد می شوند باید خوب دقت کنند که این مسیر دشوار است و اشتباهات زیادی ممکن است رخ بدهد و بعد نتایج غلط خطرناکی به دست بیاید.

۶ - سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

۷ - سوره قیامت، آیات ۱ تا ۴.

۸ - سوره ق، آیات ۳ و ۴.

منبع موثقی که به حکم عقل به آن رسیدیم و فهمیدیم که خطا نمی‌کند - واضح است که معاد، جسمانی بیان شده است. بعد بخواطر شبهاتی من جمله این که اگر چنین باشد کره زمین خاک کم می‌آورد!، نتیجه بگیرند که، معاد نمی‌تواند جسمانی باشد و باید روحانی باشد و مخالفت کند با آنچه که عموم عقلاء - بعد که با عقل به قرآن رسیدند - از قرآن می‌فهمند.

باز تأکید می‌کنند «و الحقيقة انه لا بد من التوافق بين العقل الوجداني و البرهان العقلي» اصلا بين عقل وجداني و برهان، اختلافی نیست. بلکه اگر ظاهرا اختلاف بود، باید اگر قابل جمع باشد، جمع کنیم، اگر نشد، چون عقل وجدانی، روشن و فطری و بدیهی است، باید بفهمیم که یک اشکالی در مسیر استدلال بوده است، یا مقدمه ای مد نظر گرفته نشده یا مطلبی از آن مفقود شده است.

«و الحقيقة انه لا بد من التوافق بين العقل الوجداني و البرهان العقلي مهما تعقد» حقیقت این است که بین عقل وجدانی و برهان عقلی اختلاف نیست.

«اما لو اصطدم البرهان بالوجدان و خرج عن مقتضاه فلا بد من التوفيق بينهما» باید بین این ها جمع کرد. «من التوفيق بينهما و كثيرا ما يتيسر ذلك للناقد البصير» خیلی از اوقات هم بین این دو می‌توان جمع کرد، اما اگر نشد «و لو تعذر التوفيق بينهما تعين الاعراض عن البرهان لكونه شبهة في مقابل البدیة» این شبهه‌ای در مقابل بداهت است، که باید کنار گذاشته شود.

مرحوم شیخ انصاری و برهان عقلی:

مرحوم شیخ انصاری در رسائل چنین فرمودند: «والذی یقتضیه النظر»^۹ هنگام تعارض، آنچه که فکر و نظر اقتضاء دارد این است «أنه : كلما حصل القطع من دليل عقلي فلا يجوز أن يعارضه دليل نقلي» اگر از دلیل عقلی قطع پیدا شد دیگر از دلیل نقلی اصلا قطعی پیدا نمی‌شود تا تعارض بکند «كلما حصل القطع من دليل عقلي فلا يجوز أن يعارضه دليل نقلي ، وإن وجد ما ظاهره المعارضة فلا بد من تأويله إن لم يمكن طرحه»^{۱۰} و اگر موردی ظاهرا تعارض کرد، باید تأویل شود. «وكلما حصل القطع من دليل نقلي - مثل القطع الحاصل من إجماع جميع الشرائع على حدوث العالم زمانا»^{۱۱} اما اگر عکس آن اتفاق افتاد، یعنی از ادله نقلی قطع حاصل شد، مثل اینکه به هر دینی از ادیان الهی که مراجعه شود، بالاجماع و به وضوح از منابع آن استفاده می‌شود که عالم، مسبوق به عدم حقیقی است.^{۱۲} و قدمت ندارد.

۹ - فرائد الاصول ج ۱/۵۷ نظریة المصنف فی حجیة القطع الحاصل من المقدمات العقلیة

۱۰ - فرائد الاصول ج ۱/۵۷ نظریة المصنف فی حجیة القطع الحاصل من المقدمات العقلیة

۱۱ - همان.

۱۲- حادث زمانی است یعنی مسبوق به عدم حقیقی است.

«فلا يجوز أن يحصل القطع على خلافه من دليل عقلي»^{۱۳} نمی‌شود گفت که دلیل عقلی می‌گوید عالم از نظر زمان، بوده است و بوده است و قدمت زمانی دارد و ازلی است. «استحالة تخلف الأثر عن المؤثر» زیرا ذات مقدس حضرت حق مؤثر است و قدمت دارد و علت تامه است، علت تامه هم از معلولش منفک نمی‌شود، پس معلول آن باید بوده باشد، پس عالم قدمت دارد و حادث زمانی نیست «مثل استحالة تخلف الأثر عن المؤثر، ولو حصل منه صورة برهان»^{۱۴} حتی اگر صورت قیاس برهانی درآید «کانت شبهة فی مقابلة البديهة»^{۱۵} باز این شبهه ای بیش نیست که در مقابل بداهت رخ داده است «لکن هذا لا یتأتی فی العقل البديهی»^{۱۶} اگر استدلال عقلی ما عقل بدیهی بود و استدلال بدیهی بود و همه می‌فهمند، مانند این که دو ضرب در دو می‌شود چهار، اگر احادیث بسیار هم بر خلاف این استدلال بدیهی داشتیم، باز همه را رد می‌کنیم.

* * *

بحث از کلیات و عدم بحث از جزئیات در فلسفه:

در ادامه مطالب کتاب، دو مطلب را تذکر می‌دهند، اول اینکه فلسفه به دو جهت بحث از جزئیات نمی‌کند. بلکه در مورد موجود مطلق و احوال موجود مطلق و آنچه کلیت دارد و مرتبط به موجود مطلق است، بحث می‌کند. مثل وحدت و علیت. جهت اول این که جزئیات عالم قابل احصاء نیستند چون نامحدود هستند یا در حکم نامحدود هستند، و دوم اینکه قیاس برهانی در مسائل جزئی جاری نمی‌شود، بلکه در ارتباط با مسائل کلی است.

«فإذا بحثنا هذا النوع من البحث - أمکننا أن نستنتج به - أن کذا موجود و کذا لیس بموجود - و لکن البحث عن الجزئیات خارج من وسعنا علی أن البرهان لا یجری فی الجزئی»^{۱۷} برهان در جزئیات جاری نمی‌شود، چون جزئی متغیر است، مثلاً اگر نسبت به یک جسمی حکمی بکنیم، چون جسم متغیر است، این حکم عوض می‌شود و ما نمی‌توانیم نسبت به او حکم کلی بکنیم. بعضی اینطور اشکال کرده اند که در محدوده‌ای که تغییر نکرده، می‌توانیم حکم کلی صادر کنیم.

۱۳ - همان.

۱۴ - همان.

۱۵ - فرائد الاصول ج ۱/۵۷ نظریة المصنف فی حجیة القطع الحاصل من المقدمات العقلیة

۱۶ - همان.

۱۷ - نهاية الحکمة ص ۴ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

«و لذلك بعينه ننعطف في هذا النوع من البحث - إلى البحث عن حال الموجود على وجه كلي فنستعلم به أحوال الموجود المطلق بما أنه كلي و لما كان من المستحيل - أن يتصف الموجود بأحوال غير موجودة - انحصرت الأحوال المذكورة» مطلب دوم این که احوال موجود مطلق، باید به نوعی با این موجود مطلق تساوی داشته باشد. حکم موجود مطلق از احوال موجود مطلق است و چون از احوال آن است یا خود آن حکم با این موجود مطلق تساوی دارد، مثلاً وقتی می‌گوییم که الموجود له الخارجیه، خارجیت مصداقاً عین همین موجود است.

یا اگر تقسیم کردیم با مقابله باهم عین موجود است، مثلاً وقتی می‌گوییم الموجود إمّا خارجي و إمّا ذهني، این خارجی و ذهنی هر دو با هم با الموجود مساوی هستند. یعنی این موجود مطلق که موضوع است، مساوی است با هر آن چه که خارجیت دارد و هر آن چه که ذهنیت دارد.

لذا این مطلب را می‌فرمایند «و لما كان من المستحيل - أن يتصف الموجود بأحوال غير موجودة - انحصرت الأحوال المذكورة في أحكام - تساوی الموجود من حيث هو موجود كالخارجية المطلقة و الوحدة العامة - و الفعلية الكلية المساوية للموجود المطلق»^{۱۸} وقتی می‌گوییم «الموجود المطلق له الخارجية الموجود المطلق له الوحدة الموجود المطلق له الفعلية و امثال ذلك» اینجا آنچه حمل کردیم مساوی است با موجود مطلق.

«أو تكون أحوالا هي أخص من الموجود المطلق - لكنها و ما يقابلها جميعا تساوی الموجود المطلق - كقولنا الموجود إمّا خارجي أو ذهني و الموجود إمّا واحد أو كثير - و الموجود إمّا بالفعل أو بالقوة - و الجميع كما ترى - أمور غير خارجة من الموجودية المطلقة - و المجموع من هذه الأبحاث هو الذي نسميه الفلسفة»^{۱۹} اما وقتی محمول اخص است، آن محمول با مقابله باهم می‌شوند مساوی با موجود مطلق. این طور مباحث را فلسفه می‌گوییم.

پس در فلسفه مسائلی مطرح است که کلیت دارد و از احوالات موجود مطلق است که یا خود محمول یا محمول و مقابل محمول هر دو با هم با موجود مطلق مساوی اند.

* * *

۱۸ - نهاية الحكمة ص ۵ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

۱۹ - نهاية الحكمة ص ۵ کلام بمنزلة المدخل لهذه الصناعة

خلاصه بحث :

قیاسی که قدرت دارد ما را به یقین برساند، قیاس برهانی است، در این زمینه بحثهای مهم مختلفی هست، مثلاً بیان شده است که برای کشف حقایق و تمییز موجود از غیر موجود از همان عقل فطری که همگان دارند استفاده کنیم، یعنی همان قوه ممیزه ای که با آن سوفسطایی را رد کردیم و وجود حقایق را درک کردیم و فهمیدیم اشتباهاتی نیز می‌کنیم، در ادامه هم از همان قوه استفاده کنیم. نیاز به استدلال‌های پیچیده معقد و مشکل و دشوار نیست، البته آنها را هم رد نمی‌کنیم. اگر استدلال‌های معقد و پیچیده که خبره‌های فن به آن رسیدند، مؤید عقل بین و فطری بود، که بسیار عالی است و مشکلی ندارد، اما اگر بین آنچه که استدلال‌های عمیقه و معقده بیان می‌کنند با آنچه که از فهم بدیهی و عقل بین استفاده می‌شود، اختلاف بود، آن وقت کشف می‌کنیم که در مقدمات آن استدلال‌های مشکل، اشتباهی رخ داده است و باید آن عقل سلیم، جلی و بین را مقدم بدانیم.

به عنوان مثال در باب معاد، با توجه به این که با حرکت عقلانی به وحی رسیدیم، سؤال مطرح می‌شود که معاد بعد از مرگ چگونه خواهد بود؟ جسمانی است یا روحانی؟ هر کسی که خوب ادبیات عرب را آموخته است، اگر به آیات شریفه قرآن نگاه کند مثل: «وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»^{۲۰} و آیات فراوان دیگر، این مطلب را به وضوح می‌فهمد که معاد روحانی نیست. در ادامه بحث در کتاب نه‌ایة الحکمة آمده است که فلسفه به دو جهت از جزئیات بحث نمی‌کند. جهت اول این که جزئیات عالم قابل احصاء نیستند و جهت دوم اینکه قیاس برهانی در مسائل کلی جاری می‌شود.

🔗 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)

۲۰ - سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹.